

اشاره:

اقای دکتر تورج اتابکی تحصیلات دانشگاهی خود را نخست در رشته فیزیک نظری در دانشگاه لندن شروع و در این رشته به اخذ مدرک فوق لیسانس نایل آمد. در هین تحصیل در دکترای این رشته با راهنمایی یکی از اساتید خود به رشته تاریخ گرایش یافت و در این رشته نیز به ادامه تحصیل پرداخت. در سال ۱۹۹۱ با راهنمایی پروفسور یرواند آبراهامیان از رساله دکترا خود در رشته تاریخ دفاع کرد و در دانشگاه اوترخت هلند به تدریس و در پژوهشکده بین‌المللی تاریخ اجتماعی آمستردام هلند به کارهای پژوهشی پرداخت. هم‌اکنون نیز به عنوان استاد و سمی در دانشگاه آمستردام در گرایش تاریخ معاصر مشغول تدریس هستند. همچنین ایشان استاد مدعو در آکادمی علوم در کشورهای گرجستان، آذربایجان، تاجیکستان، قرقیزستان، ازبکستان، ترکمنستان و مسکو. پژوهشگر ارشد مدعو در مرکز خاورمیانه کالج سنت آنتونیو دانشگاه اکسفورد، رئیس انجمن اروپایی مطالعات آسیای مرکزی (ESCAS)، عضو شورای انجمن مطالعات ایرانی، عضو هیئت تحریریه مجله مطالعات آذربایجان، عضو هیئت تحریریه مجله پژوهشکده بین‌المللی مطالعات آسیایی (IIAS)، عضو هیئت تحریریه نقد موضوعات بین‌المللی، عضو کنفرانس انجمن‌های اروپایی مطالعات آسیایی. زمینه اصلی تحقیقات دکتر اتابکی تاریخ تطبیقی طبقات (Comparative subaltern history) است. برای آگاهی از آثار منتشر شده دکتر اتابکی به سایت ایشان در اینترنت و نیز پایان‌های زمینه گفت و گو مراجعه کنید.

گفت و گوی حاضر در تاریخ ۱۳۸۲/۳/۱۲ با حضور آقایان کاوه بیات، مجتبی تبریزی‌نا، ناصرالله صالحی و دکتر اتابکی در محل خانه کتاب انجام شده است.

صالحی: آقای دکتر اتابکی اگر موافق باشد گفت و گو را با موضوع پایان نامه دکتری شما شروع کنیم.

atabaki: تز دکترای من راجع به قومیت و خودمختاری در ایران معاصر و مرکز نقل کارم آذربایجان در طول سالهای ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۰ بوده است؛ یعنی همان مسائلی که ما در تاریخ ایران در این زمان داریم. نظیر ظهور فرقه دموکرات آذربایجان و فروپاشی این فرقه. محور اصلی بحث من نیز، بحث تاریخی - جامعه‌شناسی بوده و با نظر استاد راهنمایم به مسأله قومیت و خودمختاری پرداختم. رساله‌ام در لندن به صورت کتاب توسط انتشارات «آی‌تی‌تاوزر» در نوبت اول و دوم به چاپ رسیده. در ایران هم به ترجمه محمدکریم اشراف توسط انتشارات توسع، منتشر شده است.

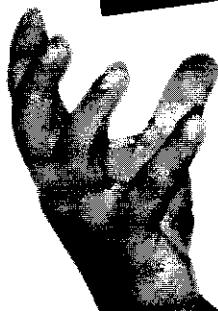
صالحی: آقای اتابکی شما ابتدا در رشته فیزیک به تحصیل پرداختید و بعد وارد رشته تاریخ شدید، آیا بعد از پرداختن به این رشته، فیزیک را رله طور کلی کنار گذاشتید یا این که باز هم به تدریس و تحقیق در این زمینه در دانشگاه ادامه دادید؟

atabaki: خیر، من تقریباً فیزیک را کنار گذاشتم و تحصیل فیزیک من، به فیزیک کوانتوم محدود می‌شود و آن هم زمانی بود که مشغول نوشتن رساله دکترا در برت برگ کالج بودم ولی بعد از آن فیزیک به کنار رفت و رفته رفته رنگ باخت. الان هم گاه از سر تفنن ژورنالهای را که دوستان سابقم برایم می‌فرستند، می‌خواهم و کارهای آنان را دنبال می‌کنم، که بینم چه می‌کنند. به هر حال دل مشغولی من در حال حاضر تاریخ است و آنهم تاریخ اجتماعی. تبریزی‌نا: آیا تحولات سیاسی و اجتماعی معاصر نظیر انقلاب اسلامی در تغییر گرایش شما از فیزیک به تاریخ که خیلی هم مسأله غریبی است تأثیری داشته است یا خیر؟

atabaki: نه، من قبل از انقلاب خواندن تاریخ را شروع کردم و کاری که من کردم مسأله نادری نبود یعنی به خاطر دارم در آن زمان، به عنوان مثال مراکزی در انگلستان وجود داشت به نام science policy units و وظیفه این مراکز این بود که زمینه لازم را برای تغییر گرایش دانشجویان به علوم نظری فراهم می‌کردند. کسانی بودند که فیزیک، به خصوص فیزیک تئوری و ریاضیات می‌خواندند و توسط این مراکز تمهدیاتی برایشان فراهم

# مورخان و تاریخ اجتماعی

در گفت و گو با دکتر تورج اتابکی





از راست، آقایان کاوه بیات، دکتر تورج اتابکی، نصرالله صالحی

### atabki:

## گرایش من به تاریخ اجتماعی کم کم مرا به مرکزی رهمنوں ساخت که به عنوان یکی از مراکز مهم مطالعات تاریخ اجتماعی جهان مطرح است و در بعضی زمینه‌ها هم شاید یگانه باشد و آن پژوهشکده بین‌المللی تاریخ اجتماعی در آمستردام است

دست آخر به نوعی به پنده ختم شد و حالا هم بعد از من خدا می‌داند که در علوم دقيقه چه کسی کار کند.  
صالحی: بپردازیم به تحقیل شما در رشته تاریخ. آیا جنبالی رشته تاریخ را با گرایش خاصی خوانده‌اید یا همانند رشته تاریخ در ایران به صورت کلی به آن پرداخته‌اید. و دیگر این که گرایش شما به تاریخ اجتماعی صرفاً به جهت علاقه‌شما بوده و یا ادامه تحقیل در مقطع فوق لیسانس و دکترا در دانشگاه لندن در گرایشی خاص، باعث شد تا نظرتان به تاریخ اجتماعی جلب شود؟

atabki: خیر، ما درس تاریخ را به همین صورت که خدمتمنان عرض کردم به شکل تاریخ عمومی، تئوری تاریخ و تاریخ اجتماعی و... می‌خواندیم. ولی در مجموع به رابطه میان دانشجو و استادی که می‌خواست با راهنمایی اش کار کند، بستگی داشت. پیوند من با استادم در حقیقت از نوعی بود که زمینه را برای پرداختن به تاریخ اجتماعی بیشتر فراهم می‌کرد و این مسئله برایم همانند موہبیتی می‌مانست. در رساله‌ام هم به این نکته اشاره کرده‌ام که گرایش من به تاریخ اجتماعی کم کم مرا به مرکزی رهمنوں ساخت که به عنوان یکی از مراکز مهم مطالعات تاریخ اجتماعی جهان مطرح است و در بعضی زمینه‌ها هم شاید یگانه باشد و آن پژوهشکده بین‌المللی تاریخ اجتماعی در آمستردام است.

این پژوهشکده گروهی از خبرگان حوزه تاریخ اجتماعی را در خودش جمع کرده و کافی است که شما به سایت این مؤسسه مراجعه کنید و به تحقیقاتی که قادر علمی این پژوهشکده تا به حال منتشر گرداند و پژوهش‌هایی که در دست انجام دارند نگاهی بیندازید. آن موقع گفته مرا تا حدی قبول خواهید کرد که حوزه کاری این پژوهشکده، یک حوزه بسیار بزرگ جغرافیایی را دربرمی‌گیرد از اروپا گرفته تا آسیای مرکزی، خاورمیانه، روسیه، چین، آسیای جنوب شرقی و حتی آمریکای لاتین. هرکدام از اینها تیم‌های خاص خودشان را دارند. هم پژوهشگران محلی دارند و هم پژوهشگران هلندی، غیرهلندی و اروپایی که می‌آیند و در آنجا کار می‌کنند. البته پژوهشگرانی هم هستند که از کشورهای دور می‌آیند. خوب تمام اینها

می‌شد تا به علوم نظری و یا حتی علوم دقیقه هم پردازنند. ما نمونه‌های زیادی داشتیم از افرادی که از فیزیک به جانب فلسفه یا تاریخ علوم تغییر گرایش می‌دادند. من هم در ابتدا مایل بودم که به سمت تاریخ علوم بروم اما تنها شناسی که در آنجا به من روی آورد این بود که استادی به نام اریک هابس‌بام (Eric Hobsbawm) که در برت برج کالج لندن تدریس می‌کرد، مرا راهنمایی و تشویق کرد که به رشته تاریخ اجتماعی بپردازم علاوه‌ای که ایشان به مسائل تاریخ اجتماعی به خصوص مسائل خاورمیانه نشان می‌داد، سبب شد که من به تدریج از حوزه تاریخ علوم به تاریخ اجتماعی متمایل شوم. چنانکه رساله فوق لیسانس تاریخ من در مورد «اتحادیه‌های کارگری و نقش اتحادیه‌اش را حرکت‌های کارگری» بود.

اریک هابس‌بام کسی بود که کار تحقیقی اش را حرکت‌های کارگری شروع کرد و بعد هم به قومیت و مسئله ملت علاقمند شد و یکی از کتابهایش که در ایران ترجمه و چاپ شده، راجع به مسئله ناسیونالیسم است. بنابراین درواقع رابطه میان من و استاد به سوی این امر سوق پیدا کرد که به مسئله قومیت علاقمند شوم تا آنجا که عنوان رساله دکترایم را همین موضوع انتخاب کنم و به دلیل این که به تاریخ معاصر علاقه بسیاری داشتم آنچه که برایم اهمیت خیلی بیشتری پیدا می‌کرد را بود که صبغه قومی در تاریخ معاصر ایران داشت و من آذربایجان را انتخاب نمودم.

صالحی: من در جایی خواندم که جنبالی از آقای جان فینی (John Finney) استاد راهنماییان، در رساله دکترای فیزیک تشکر کرده بودید از این جهت که توجه شما را به رابطه میان علوم دقیقه و علوم اجتماعی جلب کرد. آیا شما هم در این زمینه کار پژوهشی کردید و اثری نوشیدی؟

atabki: خیر، در این زمینه کار نکردم. در لندن، در برت برج کالج، من نسل سوم کسانی بودم که به حوزه علوم نظری علاقه پیدا کرده بودند. پیش از من جان فینی بود و این فرد خودش شاگرد برنارد مادلا بود که یک مدل مشهور مایعات را در فیزیک تئوری مطرح کرده بود. سپس به علوم نظری علاقمند شده، و سخنرانیهای متعددی را ارائه و کارهایی هم در حوزه علوم نظری به چاپ رسانده بود. بنابراین در ابتدا برنارد مادلا، سپس جان فینی و



## دکتر تورج اتابکی

تقلیل تاریخ اجتماعی بیشتر برداختن به اعتراضات گروه‌های فروض است و این اعتراضات دیگر ساختارهای اجتماعی و سیاسی را نشان می‌دهد. این یک حوزه است که ما با کارکرد تاریخ اجتماعی رو برو هستیم. حوزه دیگر، فعالیت اجتماعی انسانهاست و در آنجا دیگر لزوماً به گروه‌های فروضی که اشاره کردم محدود نمی‌شود. بلکه حوزه‌های وسیع تری را از تمامی مردم شامل می‌شود. این حوزه بیشتر به زندگی مردم و به «بود و باش» آنها می‌پردازد و در آن کمتر سایه‌ای از سیاست هست و به همین دلیل از تاریخ سیاسی فاصله می‌گیرد.

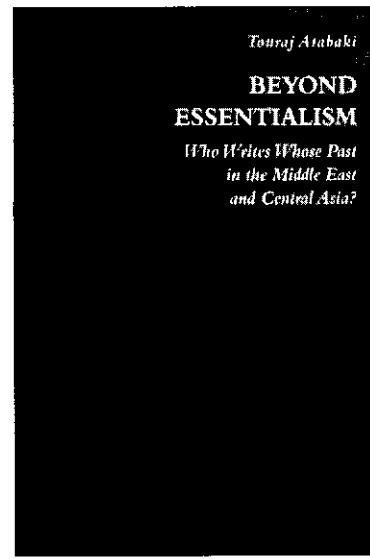
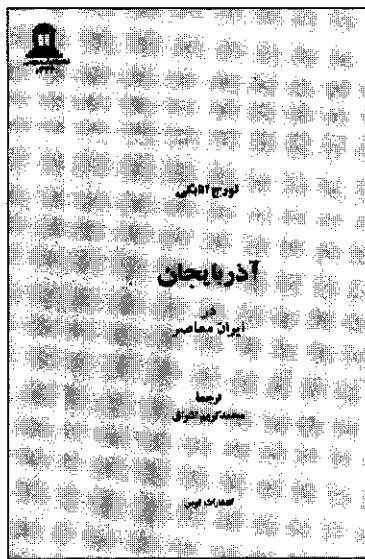
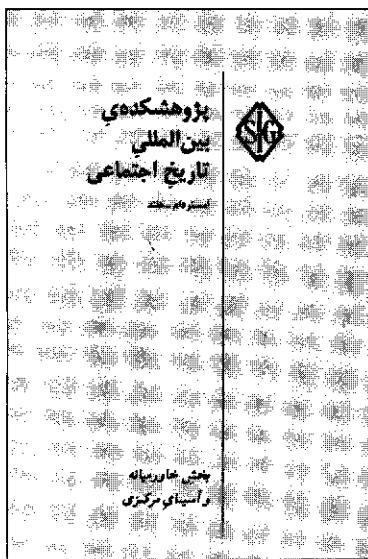
سومین شناسه‌ای که ما در تاریخ اجتماعی داریم، تاریخ اقتصادی است. تاریخ اقتصادی حوزه‌ای است که در آن تاریخ اجتماعی با تاریخ اقتصادی پیوند می‌خورد ولی لزوماً تاریخ اقتصادی نیست. وزنه‌ای که در این تاریخ‌نگاری وجود دارد سیاق معیشت مردمان است و نه لزوماً تطور و تحول وجوده تولیدی که در جامعه وجود دارد و در نهایت به تاریخ اقتصادی محض منتهی می‌شود.

اینها حوزه‌های قابل شناسابی در تاریخ اجتماعی هستند و تاریخ اجتماعی هم به نوعی با هر حوزه در ارتباط است. چنانکه صد بته با حوزه‌های دیگر هم مرتبط است. هم با حوزه تاریخ اندیشه و حوزه تاریخ سیاسی، اما نه تاریخ سیاسی است و نه تاریخ اندیشه. من در جایی بیشتر هم گفتی که وقتی ما به تاریخ اندیشه نگاه می‌کیم می‌بینیم محققی که در این حوزه کار می‌کند می‌تواند هیچ‌گونه رویکرد، علاقه یا دلیستگی به تاریخ اجتماعی نداشته باشد

برای من موهبتی است. و هنوز هم دارم فکر می‌کنم که چقدر من خوشوقشم که در معرض چنین جریانی قرار گرفتم. این که چقدر می‌آموزم. ما هر هفته در آنجا سمینار داریم و برایم بسیار جالب است که پای صحبت این افراد بشینیم. یا دیدگاه‌های مختلف، حوزه‌های جغرافیایی مختلف، بحث‌های متفاوت و همه هم به نوعی دلسردۀ حوزه تاریخ اجتماعی هستند و تمامی این مسائل به من کمک کرده تا دقیق‌تر بشویم، عمیق‌ بشویم، به فهم تاریخ اجتماعی بیشتر برسیم و به خلاصی که ما در حوزه تاریخ‌نگاری جهان در حوزه تاریخ اجتماعی داریم بیشتر توجه کنم.

صالحی: به جهت این که بحث به حوزه تاریخ اجتماعی کشیده شد بهتر است راجع به تعریف کلی یا تعریفی که پژوهشکده مزبور از تاریخ اجتماعی دارد اشاره‌ای بکنید و تفاوتش یا اهمیتش را نسبت به تاریخ سیاسی بویژه در ربط با تاریخ ایران برای ما توضیح دهید.

atabaki: ببینید، حوزه تاریخ اجتماعی در قیاس با تاریخ اندیشه، تاریخ‌نگاری اندیشه و یا تاریخ سیاسی حوزه جوانی است. اگر از من بخواهید که از تاریخ اجتماعی تعریف دقیقی بدهم این کار مشکلی است و تعریف دقیقی نداریم. اصولاً تاریخ اجتماعی عمر کوتاهی دارد. با این حال اجازه بدهید که به طرح شناسه‌هایی در این حوزه پردازم، بلکه بتوان از دل این بحث به تعریفی دست پیدا کرد. یکی از شناسه‌های تاریخ اجتماعی، تاریخ گروه‌ها و طبقات فروض است جامعه است. «بود و باش» آنها، جنبش‌های اجتماعی این طبقات و نقششان در فرآیند تکوینی جامعه. در این حوزه مرکز



تاریخ اجتماعی گشود. در واقع رُز رود پیشکسوت تحله‌ای از تاریخ‌نگاری در تاریخ اجتماعی بود که اصطلاحاً به آن تاریخ‌نگاری از پائین می‌گوئیم (*History from below*)

اریک هاپس بام در اشاره‌ای که به این نوع تاریخ‌نگاری دارد به درستی گفته بود که اگر قرار باشد ما این نوع تاریخ‌نگاری را به ثبت برسانیم فقط باید به نام رُز رود به ثبت برسد.

علاوه بر اینها حوزه‌های دیگری هم پیش روی مورخ تاریخ اجتماعی باز شده است. همین بحث‌هایی که مورخان هندی یا پژوهشگران آنجا مطرح کرده‌اند و به نظر من بسیار مهم است. برای نخستین بار بعد از سالیان سال و حتی قرن‌ها شاهد زایش یک مکتب فکری هستیم که از شرق می‌اید و سیطره خودش را بر تمام مکاتب تاریخ‌نگاری اروپا می‌اندازد. درست است که هم اکنون بسیاری از مورخان اروپایی و حتی شرقی به نقد مکتب سابلترن Subaltern نشسته‌اند. ولی جایگاه گروه سابلترنیست‌ها همیشه ماندگار خواهد بود و سهمی که ایشان در این زمینه ایفا کردند. ما از این مکتب چیزهای بسیاری آموختیم. از نقشان و از ایده‌های ایشان و جایگاه رفیعی که در تاریخ اجتماعی دارند. این گروه پیش رفتند و حوزه‌های دیگر را هم گرفتند. چاکراورتی (chakravority) فرد شاخص و پیشکسوت مکتب سابلترن بود که به تاریخ اندیشه نزدیک‌تر شد.

به هر صورت می‌خواهیم گوییم این فرایندی که ما پیش رو داریم بیوند بیشتر و بیشتر حوزه‌های تاریخ به یکدیگر است ولی ضمن این ارتباط استقلال آنها هم حفظ می‌شود. به عبارت بهتر این بیوندها لزوماً به معنای از دست دادن استقلال آنها نیست و رویکرد این حوزه‌ها در عین یگانگی بیشتر و درهم تنیدن بیشتر؛ حفظ استقلال است.

صالحی: نکته‌ای به ذهنم رسید و آن این که فرآیند شکل‌گیری تاریخ اجتماعی در فرانسه و بعد اروپا با دغدغه‌های کاملاً علمی همراه بوده است. اگر همین مسئله را در ربط با ایران نگاه کنیم، می‌بینیم شکل‌گیری این حوزه از تاریخ‌نگاری در ایران تحت تأثیر چنین چپ و مارکسیسم بوده است یعنی درواقع مهمنترین تاریخ اجتماعی که در ایران نوشته شده تألیف مرتضی راوندی در ده جلد است و دیگر تاریخ‌های اجتماعی که نوشته شده به صورت یک جلدی یا غیره یا رساله‌هایی که به صورت مستقل تألیف شده اغلب به قلم کسانی بوده که تحت تأثیر چنیش چپ یا مارکسیسم بوده‌اند. می‌خواستم راجع به تاریخ اجتماعی و تاریخچه تاریخ اجتماعی نویسی در ایران هم اگر نظری دارید بفرمائید و این که آیا این سخن درست است که: تاریخ اجتماعی در ایران فارغ از دغدغه‌های علمی و بیشتر تحت تأثیر چنیش چپ و پرداختن به تاریخ طبقه کارگر و دیگر گروه‌های فروdest جامعه شکل گرفت؟

و تحول اندیشه را در حوزه فلسفه یا علوم اجتماعی دنبال کند اما یک مورخ اندیشه هم یاد می‌کند و به آن می‌پردازد و اصولاً تاریخ اجتماعی، حوزه گسترشده‌تری را دربرمی‌گیرد ضمن این که تاریخ اندیشه است و نه تاریخ سیاسی. بلکه از آن‌ها وام می‌گیرد و با آنها بیوند برقرار می‌کند.

صالحی: تا آنجا که من اطلاع دارم تاریخ اجتماعی با بنیانگذاری سالنامه اجتماعی آغاز در سال ۱۹۲۹ توسط لوسبین فور و مارک بلوك یا بلوخ، در فرانسه شکل گرفت و در واقع در اعتراض به سیطره تاریخ‌نگاری سیاسی بر تاریخ‌نگاری اروپا بود. پیشگامان اولیه‌اش این دو نفر و فرانان برودل بودند. اینان عمدتاً به تاریخ اجتماعی و اقتصادی می‌پرداختند. ولی نسل سوم دامنه کارشنان را گسترشده‌تر کردند و همانگونه که شما هم اشاره فرمودید: تاریخ اندیشه و یا تاریخ روشنگری و تاریخ عقاید هم به نوعی در حوزه تاریخ اجتماعی مورد بحث قرار گرفت. در حال حاضر هم مجلاتی که پیروان مکتب آغاز در آمریکا یا سایر جاها منتشر می‌کنند دیگر صرفاً به تاریخ اجتماعی و اقتصادی اکتفا نکرده و این مباحث را هم در آن لحاظ می‌کنند. با توجه به این مطالب از پژوهشکده بین‌المللی تاریخ اجتماعی انتظار می‌رود که در زمینه تاریخ اندیشه و روشنگری هم تحقیق کند اما بنده با دقتی که در معرفی نامه‌ای از این پژوهشکده کردم تحقیقی در این زمینه ندیدم و عمدتاً به تاریخ اجتماعی و اقتصادی پرداخته شده است ایا این مساله علت خاصی دارد؟

atabaki: بینید، شما به شکل‌گیری مکتب آغاز اشاره داشتید و اضافه می‌کنم که جنگ دوم جهانی در این روند وقفای ایجاد کرد. اگر خوب توجه کنیم تاریخ اجتماعی درواقع از دهه ۵۰ میلادی به بعد قوام می‌گیرد و به عنوان یک تحله مستقل از تاریخ‌نگاری مطرح می‌شود. در اینجا به دلیل این که می‌خواست به عنوان یک حوزه مستقل عمل کند و در حقیقت واکنشی به تاریخ سیاسی بود تلاش می‌کردند تا آنجا که ممکن است از حوزه‌های دیگر تاریخ فاصله بگیرند و همانگونه که شما اشاره کردید رفته این فاصله‌ها کم و کمتر شده و ابعاد دیگری هم پیدا کرد. اگر ما به مجله (Past and present) نگاه کنیم این فاصله را در آن کمتر می‌بینیم و بعد از جنگ دوم جهانی مورخان آلمانی که خیلی برایشان دشوار بود که خود را از سنت تاریخ‌نگاری آلمان در قرن بیستم جدا کنند. و با نقد تاریخ «جمهوری و ایمپر» در حقیقت سنگ پایه تاریخ اجتماعی آلمان را گذاشتند و همینطور آرام آرام حوزه تاریخ اجتماعی خیلی گسترش داشتند. در اروپا کسانی در این زمینه درخشیدند نظری رُز رود (George Rude) که با پژوهشی بزرگ و عمیق در نقش جماعت و فرودستان به نام «جماعت در تاریخ انقلاب فرانسه» (Crowd in French Revolution) باب تارهای را در

به تاریخ‌نگاری شوروی در آن دوران نگاه کنید.  
این احزاب و سازمان‌های سیاسی و  
برکشیدگان طبقه کارگر و  
برکشیدگان فروستان هستند که  
در حقیقت عاملیت تاریخ یا (agency)  
تاریخ را برعهده دارند. بنابراین مردم،  
توده و «بود و باش» آنها در این دوره  
محو و گم است



کاوه بیات

مرکزی یا حتی خود روسیه، تصویری بدست نمی‌دهند و تنها آنچه که ما داریم در حقیقت مبارزات، سازمانهای سیاسی و سازمانهای سندیکایی این کارگران است. و به نظر من این مسئله باید مطرح شود که اصطلاح تاریخ طبقه یا تاریخ سیاسی طبقه لزوماً به معنای پرداختن به تاریخ اجتماعی طبقه کارگر نیست.

در حوزه تاریخ ایران، بنیاد تاریخ‌نگاری‌های ما بیشتر بر مبنای سنت بوده است. ما تاریخ‌نگاری سنتی و وقایع‌نگاری داشته‌ایم. مجلس‌نویس‌هایی داشته‌ایم که کار می‌کرده‌اند و یک نوع تاریخ‌نگاری دودمانی هم داشته‌ایم که بیشتر به زبان محلی رقم می‌خورده است. در حال حاضر با مطرح شدن حوزه‌ای نظیر جامعه‌شناسی و علوم اجتماعی می‌بینیم که تاریخ اجتماعی هم آرام آرام و به مرور جای خودش را در ایران باز می‌کند و میان تاریخ‌نگاری سنتی که بیشتر بنیادش بر روایت و مجلس‌نویسی بود، با تاریخ‌نگاری جدید که به نوعی آکادمیک و دانشگاهی است گستست ایجاد می‌شود.

این مسئله در اروپا هم اتفاق افتاده است تاریخ‌نگاری اروپا به معنای آکادمیک و امروزی آن عمری دو صد ساله دارد و آنها هم در گذشته تاریخ‌نگاری سنتی داشته‌اند. درواقع تاریخ‌نگاری مدرن اروپا همزمان با انقلاب فرانسه و نزدیک به آن آرام آرام نصیح می‌گیرد. در آلمان این تاریخ‌نگاری دانشگاهی را با نقد عملکرد انقلاب فرانسه می‌بینیم. خیلی

جالب است که آلمانها با نقد عملکرد انقلاب فرانسه به حوزه تازه‌ای از تاریخ‌نگاری به معنای آکادمیک آن می‌رسند. این تاریخ‌نگاری تا دهه ۵۰ میلادی در اروپا ادامه می‌باید و سرانجام به حوزه تاریخ اجتماعی می‌رسد.

تحول در تاریخ‌نگاری ما دیرتر اتفاق افتاده و مورخان ما تماماً در زمینه تاریخ سیاسی یا تاریخ اندیشه کار می‌کرده‌اند. افرادی مانند نظام‌الاسلام کرمانی، میرزا آقاخان کرمانی و احمد کسری پیشکسوتان ما در تاریخ‌نگاری معاصر و دانشگاهی بوده‌اند. به دوران اخیر که توجه کنیم می‌بینیم که حوزه تاریخ اجتماعی آرام آرام مطرح می‌شود سعید نفیسی تاریخ سیاسی، اجتماعی ایران در دوره معاصر را می‌نویسد. مرتضی راوندی که کار پرچم خود به نام تاریخ اجتماعی ایران را راهنمایی می‌داند و دو قرن سکوت عبدالحسین زرین کوب هم در این زمینه یادکردنی است. ولی این را هم بگوییم هنوز که هنوز است این راهی است که رهرو کمتری دارد. راهی است نایموده و به خاطر همین طرفداران کمتری دارد چون انرژی بیشتری را طلب می‌کند. بد نیست در همینجا اشاره‌ای داشته باشم به حوزه دانشگاهی ایران و رویکردی که دانشجویان برای پایان‌نامه دکترا یا فوق لیسانس دارند و آن پرداختن به حوزه‌های سیاسی است. به این حوزه می‌پردازند چون سهل‌تر است، به خاطر

اتابکی؛ قبل از پرداختن به این مسئله اجازه بدید در ابتدا به یک مسئله کلیدی اشاره کنم و بعد از آن به مسئله تاریخ‌نگاری در ایران بپردازم. اصولاً نقدی که بنده دارم متوجه تاریخ‌نگاری و وجود مشترک میان تاریخ‌نگاران نحله‌های مختلف فکری است. این نحله‌ها عبارتند از اوریانتالیست‌ها یا شرق‌شناسان، استالینیست‌ها و اسلامیست‌ها.

این سه گروه ماهیتاً با یکدیگر متفاوتند و زمانی که به تاریخ‌نگاری می‌پردازنده باهم در تعارض قرار می‌گیرند.

در تاریخ‌نگاری اسلام‌گرایانه بیشتر به نقش دین پرداخته می‌شود در تاریخ‌نگاری استالینیستی به احزاب سیاسی و نهادهای سیاسی توجه می‌شود و پدیدهایی به نام طبقات اجتماعی یا برکشیدگان یک طبقه اجتماعی مطرح می‌شود که به نیابت از گروه‌های موجود در جامعه، وظيفة انجام تاریخ را به عهده گرفته‌اند. زمانی که بنده به موضوع تاریخ‌نگاری در اروپا پرداختم و گفتم رویکردی به نام تاریخ‌نگاری اجتماعی را در دهه پنجاه می‌بینم، اتفاقاً منتظر این بودم که شما از من پرسید اگر تاریخ‌نگاری را رویکردی به تاریخ‌نگاری اجتماعی در دهه پنجاه قرن بیست می‌بینید چنین مسئله را ما در انقلاب روسیه هم داشته‌ایم. پس آن دوران چه می‌شود؟ دوران ۱۹۲۰ که این حکومت قوام گرفت و آهسته آهسته تا جنگ دوم جهانی شکل گرفت چه می‌شود؟

به نظر من با این که ما در آنجا اشاره‌هایی به این حوزه داریم و کارهایی را هم ارائه دادیم اما به واقع آن نمایی از تاریخ اجتماعی که مراد ما هست، بدست نمی‌دهد. به تاریخ‌نگاری شوروی در آن دوران نگاه کنید. این احزاب و سازمان‌های سیاسی و برکشیدگان طبقه کارگر و برکشیدگان فروستان هستند که در حقیقت عاملیت تاریخ یا (agency) تاریخ را برعهده دارند. بنابراین مردم، توده و «بود و باش» آنها در این دوره محو و گم است. البته کارهایی شده و نمی‌شود یکسره غیرمنصفانه قضاؤت کرد ولی مسئله‌ای که هدف ماست شناخت زندگی روزمره مردم است چیزی که در این دوران نداریم. یعنی عملیاً در اینجا تنها نخبگان و خبرگان و برکشیدگان جامعه یا نهادهای سیاسی هستند که نقش عاملیت را به عهده دارند. حال زمانی که ما در تاریخ‌نگاری چپ می‌گوییم تاریخ‌نگاری طبقه کارگر، فکر می‌کنیم لزوماً طرح این مسئله به «بود و باش» و طرز معيشت این طبقه برمی‌گردد حال آنکه اینگونه نیست و اگر نگاه کنیم بخشی از آن به مبارزات، سازمانی و سندیکایی آنها برمی‌گردد و بخشی هم به تحولات و تطورات اندیشه‌هایی که در این زمینه وجود دارد، ولی با این وجود باز هم خلاهای مشاهده می‌شود. مثلًاً مورخان شوروی از زندگی کارگران قفقاز یا آسیای



نصرالله صالحی

بیشتر مدیون کسانی است که خارج از دانشگاه بوده‌اند و آن فضای فضایی بوده که زمینه را برای زایش چنین مرحله‌ای از تاریخ‌نگاری که به آن تاریخ‌نگاری آکادمیک یا دانشگاهی می‌گوییم فراهم کرده است. فریدون ادبیت کسی است که پروردۀ این فضاست، دلیل‌مات است، رجل سیاسی بوده، در وزارت‌خانه‌ای کار می‌کرده و دوره تدریس وی نیز بسیار کوتاه بوده، شاید در حد یک ترم. بنابراین می‌خواهیم بگوییم که این فضای فضای خیلی مهمی بود. فضایی که بوجود می‌آید و ما اسم آن را فضای دانشگاهی می‌گذاریم در حقیقت نوعی زایش تاریخ‌نگاری آکادمیک را در پی دارد. اما در رابطه با قسمت دوم سؤال شما باید بگوییم که مطمئناً انجیزه متفاوتی در افراد برای پرداختن به تاریخ وجود دارد. برای یک مورخ می‌تواند انجیزه‌ای سیاسی باشد. می‌تواند انجیزه‌ای دانشگاهی هم باشد. در این مورد می‌توانیم مستقیماً به کارنامۀ آنها نگاه کرد که انجیزه‌شان چه بوده است. اما جدای از این انجیزه‌ها می‌بینیم که یک نوع نگاه تازه‌ای را مطرح می‌کنند که شاید مکمل نگاه کهن‌ههان باشد. هرچند که کار آنها مطمئناً با این نگاه‌های تازه ما همخوانی ندارد بعنی به لحاظ فکری با آنها موفق نیستیم ولی حافظ کاری که از دست ما برمی‌آید این است که ارج آنها را باید داشت زیرا به هر شکل یک فتح بایی کرد و حوزه تازه‌ای را گشوده‌اند و زمینه را برای اندیشیدن فراهم کرده‌اند.

**صالحی:** مسئله دیگر در باب تاریخ‌نویسی در حوزه تاریخ اجتماعی این است که اصول، ضوابط و معیارهای این قسم تاریخ‌نویسی به ویژه در قیاس با تاریخ سیاسی چیست؟ به عبارت دیگر شیوه یا شیوه‌های تاریخ‌نویسی اجتماعی چگونه است؟

**اقابکی:** بینید من در ابتدای صحبتی وقتی که راجع به تاریخ اجتماعی سخن گفتم و راجع به سه حوزه در تاریخ اجتماعی توضیح دادم فکر کردم که پاسخ شما را داده‌ام. این که تاریخ اجتماعی چیست؟ چه حوزه‌هایی را دربرمی‌گیرد و می‌خواهد به کجا برسد. برخی در تبیین تاریخ اجتماعی به منشأ می‌پردازند و بعضی به تاریخ طبقات فروdest جامعه و «بود و باش» آنها نظر دارند. اینها در حقیقت حوزه‌هایی است که ما می‌دانیم و برای رسیدن به مقاصدمان باید یکسری ابزار و تکنیک هم داشته باشیم. ما این تکنیک و روش را نه در حوزه تاریخ بلکه در حوزه‌های دیگری از علوم نظری و علوم اجتماعی بیندا می‌کنیم و می‌آوریم.

وقتی ما در مورد تحولات ایران و «بود و باش» مردم مثلاً در صد سال گذشته صحبت می‌کنیم و می‌خواهیم وضعیت زندگی مردم را در تهران و شهرهای بزرگ ایران مثل اصفهان، تبریز، مشهد یا کل ایران بررسی کنیم

زمانی که ما در تاریخ‌نگاری چپ می‌گوییم  
تاریخ‌نگاری طبقه کارگر، فکر می‌کنیم  
لزوماً طرح این مسأله به «بود و باش» و  
طرز معيشت این طبقه برمی‌گردد  
حال آنکه این‌گونه نیست و اگر نگاه کنیم  
بخشی از آن به مبارزات حزبی  
سازمانی و سندیکایی آنها برمی‌گردد و  
بخشی هم به تحولات و تطورات  
اندیشه‌هایی که در این زمینه وجود دارد،  
ولی با این وجود باز هم خلاهایی  
مشاهده می‌شود

این که آرشیوها و اسناد مدون در دسترس است اما کار کردن در حوزه تاریخ اجتماعی کارهای میدانی، مطالعه تاریخ معاصر و جستجو در آرشیوها و تاریخ‌های محلی را طلب می‌کند. همین مسأله کار راقدی سخت‌تر می‌کند. بنابراین راهی است ناهموار و لذا رهروان کمتری دارد.

**صالحی:** شما مقایسه‌ای بین تاریخ‌نگاری در ایران و اروپا انجام داده‌اید. عرض من این است که تاریخ‌نگاری در غرب عمده‌تر از دانشگاه مایه گرفته اما در ایران اگر توجه کنیم افرادی مثل مرتضی راوندی و دیگران درواقع کسانی نبودند که تاریخ‌نگاری را از دانشگاه شروع کرده باشند و بخواهند مکتب تاریخ‌نگاری را در دانشگاه پایه‌گذاری کنند یا دانشجویان و دیگران را به تحقیق در تاریخ اجتماعی سوق بدهند بلکه مقصودم این بود که جنبش چپ و مارکسیستی و نواده‌ای‌ها بیشتر به جهت دغدغه‌های سیاسی به تاریخ‌نویسی اجتماعی پرداخته‌اند و دغدغه تاریخ‌نگاری علمی نداشته‌اند. اینان بیشتر به خاطر توجیه مقاصد سیاسی خودشان تاریخ‌نگاری اجتماعی را در ایران باب کرده بودند.

خواستم بینم شما با این نظر موافق هستید با خیر؟ دوم این که آیا در ایران تاریخ اجتماعی نویسی آغاز شده است یا نه. چون مشکلی که مادر حوزه تاریخ و تاریخ‌نویسی در دانشگاه داریم این است که اهل تاریخ هنوز بین شاخه‌های مختلف علم تاریخ و تاریخ‌نگاری اقسام مختلف این علم تقاضوت چندانی قائل نیستند. به عنوان مثال رساله‌هایی که در دانشگاه گرفته می‌شود عمده‌تا هنوز هم تاریخ سیاسی است و کسانی که در حوزه تاریخ اجتماعی یا فرضاً در حوزه تاریخ اندیشه صاحب‌نظر باشند و دانشجویان را به طرف تاریخ اندیشه و تاریخ اقتصادی، تاریخ اجتماعی، تاریخ نظامی، تاریخ فرهنگی و... سوق بدهند، کمتر وجود دارد.

**اقابکی:** در مورد بحث نخست که اشاره داشتید با شما موافق نیستم. تاریخ‌نگاری که مادر اروپا داریم و مورخان اروپایی کسانی نیستند که لزوماً مدرس دانشگاه باشند و کار دانشگاهی بکنند. مادر اروپا تاریخ مردم داشته‌ایم و پیشکسوت تاریخ مردم کسی مثل آگوستا تریلیه بوده است و این مرد کسی بوده که مستقیماً پیوندی با دانشگاه نداشته و خارج از آن محیط و با نکیه بر ادبیات به تدوین تاریخ مردم پرداخته است.

**صالحی:** بخشیدن، قصد بندۀ ناسپاسی در حق افراد غیردانشگاهی که به تاریخ‌نگاری پرداخته و می‌پردازند نبود اتفاقاً همه ما اطلاع داریم که هم‌اکنون هم خدمت به تاریخ ایران و تاریخ‌نویسی غالباً به دوش کسانی است که خارج از دانشگاه هستند و این رسالت را بدش می‌کشند.

**اقابکی:** دقیقاً، وقتی نگاه می‌کنیم می‌بینیم که تاریخ‌نگاری ما



### تاریخ‌نگاری اروپا به معنای آکادمیک و امروزی آن

عمری دو صد ساله دارد و آنها هم در گذشته تاریخ‌نگاری سنتی داشته‌اند.

درواقع تاریخ‌نگاری مدرن اروپا همزمان با انقلاب فرانسه و نزدیک به آن آرام آرام نصج می‌گیرد.

در آلمان این تاریخ‌نگاری دانشگاهی را با نقد عملکرد انقلاب فرانسه می‌بینیم.

آلمانها با نقد عملکرد انقلاب فرانسه به حوزه تازه‌ای از تاریخ‌نگاری

به معنای آکادمیک آن می‌رسند. این تاریخ‌نگاری تا دهه ۵۰ میلادی در اروپا ادامه می‌یابد و

سرانجام به حوزه تاریخ اجتماعی می‌رسد

### مرلچیات قاتمه علوم اسلامی

شهرهای زیادی مراجعه کرده، روزنامه‌های محلی را مطالعه کرده و توانته یک تصویر از مردمی که در دوران استالین زندگی می‌کرده‌اند بدست دهد. توجه کنید که رسیدن به این نتایج وام گرفتن از بخش‌های دیگر حوزه‌های علوم نظری را ایجاب می‌کند و مورخ علوم اجتماعی باید خود را ملزم به این کار بکند.

صالحی: آقای اتابکی بپردازیم به پژوهشکده بین‌المللی تاریخ اجتماعی و مسئولیتی که شما در آنجا به عهده دارید. این که چه پژوهه‌هایی در آنجا انجام می‌شود و کار این پژوهشکده در ارتباط با تاریخ اجتماعی چیست تا به بحث بعدی برسیم؟

اتابکی: پژوهشکده بین‌المللی تاریخ اجتماعی از سال ۱۹۳۵ در اروپا شکل گرفته و فعالیت‌هایش به طور عمده ارتقاء سطح پژوهش‌های اقتصادی و اجتماعی بوده است. سپس به جمع‌آوری اسناد مربوط به اتحادیه‌های کارگری و گزارشاتی که از اعترافات کارگری شکل گرفته بود پرداخت. شکل گیری این پژوهشکده آرام آرام همزمان با جنگ دوم جهانی آغاز شد. در جنگ جهانی دوم بسیاری از کسانی که از آلمان می‌گریختند، به این پژوهشکده آمده و اسنادشان را به آن می‌سپردند. این مؤسسه مرکز تقلیل خودش را روی جمع‌آوری اسناد گذاشته بود. و پژوهش در آن سالهای نخست کمتر بود اما کم گسترش بیشتری بیدار و حوزه‌های جغرافیایی بیشتری را دربرگرفت یعنی آمریکای شمالی و آسیا و آفریقا و خاورمیانه را هم شامل شد. بعد از جنگ دوم جهانی و پس از دهه پنجم و شصت، کشورهای اروپایی در سطحی قرار داشتند که می‌توانستند پژوهشکده مستقل خودشان را داشته

باید ببینیم که اولاً جمعیت ما چقدر بوده و برای رسیدن به این سوال به یک جمعیت‌شناسی نیاز داریم. بدین‌وسیله تراخ رشد را بدست می‌آوریم و می‌توانیم به این مسأله برسیم که در میانه قرن نوزده جمعیت چقدر بوده و گروه‌های اجتماعی چگونه تقسیم شده‌اند. یک مورخ تاریخ اجتماعی باید خودش را آماده کند تا از حوزه‌های دیگر علوم نظری استفاده کند.

مثال دیگر این که تاریخ شفاهی کمک بسیاری به تاریخ معاصر ما می‌کند. زمانی که بخواهیم یک تصویر زنده و جاندار از «بود و باش» و زندگی مردم بدست دهیم از تاریخ شفاهی، از مصاحبه‌های ژرفانی، یا مردم‌شناسی اجتماعی، استفاده می‌کنیم اینها در حقیقت ابزارهایی برای یک مورخ اجتماعی هستند که نمونه‌ای جاندار از «بود و باش» و روابط مردم به حساب می‌آیند. کاری که هم‌اکنون مشغول انجام آن هستم این است که زندگی روزمره در یک دوره تاریخی چه بوده؟ مثلاً درباره استالینیزم و واقعی که در دوره استالین در شوروی اتفاق افتاد چه می‌دانیم.

ما اطلاع داریم که تصفیه‌های استالین چگونه انجام شد. سال‌های ۱۹۴۰ تا ۱۹۵۰ در شوروی چگونه سالهایی بودند. این که چه افرادی از حزب کمونیست شوروی تصفیه شدند. و چه جایچایی‌هایی در اثر سیاست دوره اختناق استالینی در اتحاد شوروی در میان اقوام مختلف صورت گرفت. اما با این وجود درباره زندگی روزمره مردم در سال‌های ۱۹۴۰ تا ۱۹۵۰ یا ۱۹۵۰ هیچ کار تحقیقی نداریم. یعنی یک تصویر جاندار از زندگی روزمره مردم نداریم به جز یک کار تحقیقی که خانم محققی انجام داده و نام کتابش هست (Everyday estalinism). این خانم به ارشیوهای مختلف در



دکتر تورج اتابکی

گزارش مأموران کمینترن از ایران بوده است. آرشیوهای دیگری هم هست که مربوط به سازمان‌های سیاسی و احزاب ایران می‌شود. در حوزه پژوهش، کار پژوهشگری ما در حال حاضر در دو قلمرو در حال انجام شدن است یکی مسئله تجدد و تجدد امرانه است یعنی پژوهش‌هایی هست که نشان می‌دهد که چه کرده و چه می‌کنیم. و حوزه دیگر هم تاریخ معاصر فرقان و ایران است که به مسئله قومیت و مهاجرت در این منطقه می‌پردازد. گروه دیگری در بخش ما وجود دارد به نام «شمال آفریقا» که آنها در مورد تجدد در مصر، سودان و لبنان کار می‌کنند. البته مستحضر هستید که تمامی این اسامی بعداً شکل گرفت. مثلاً لبنان قبلًا جزو مستعمرات فرانسه بود و بعد به کشوری مستقل تبدیل شد. در حوزه تاریخ تجدد و تجدد امرانه کار ما یک کار مقایسه‌ای و تطبیقی بین ایران و ترکیه است به خاطر این که این دو کشور دو مدل خیلی بر جاسته در طرح مسئله تجدد و تجددخواهی در اوآخر قرن نوزده و اوایل قرن بیستم هستند. ۲ سال قبل سمباناری در پژوهشگری در مورد تجدد امرانه در ایران و ترکیه داشتیم و پژوهشگرانی که درباره تجدد در ایران و ترکیه کار می‌کنند گرد هم آمدند، از جمله جانب آقای کاوه بیات. مجموعه مقالاتی هم با نام تجدد امرانه در حال چاپ است و انتشارات آیی بی‌تاورز آن را منتشر خواهد ساخت به نام:

(Men of ordre : Authoritarian Modernisation in Turkey and Iran.) طرح دیگری نیز در پژوهشگری دنبال کردیم که به مقایسه دو حوزه چرافیایی می‌پرداخت اما صبغه اجتماعی آن کمتر بود. سمبانار دیگری در ماه‌های آینده برگزار خواهیم کرد که در آنجا نگاه ما بیشتر به تجدد امرانه از پایین است یعنی چگونگی پذیرش تجدد امرانه از سوی جمهور مردم و این سخت‌تر از تجدد امرانه است.

ما امیدواریم میان کسانی که به تاریخ ترکیه توجه دارند همگام با کسانی که به تاریخ ایران می‌پردازند به گونه‌ای گفت و گو دربیگرد و ما به درک تازه‌ای از «بود و باش» مردم و واکنش آنها در برابر این تجدد امرانه برسیم. از میان ترک‌ها کار خلیل اینال جیک را می‌شناسیم. به نظر می‌رسد ما می‌توانیم کار خلیل اینال را به دوران معاصر بکشانیم. همچنین قصد داشتیم از کشورهای حوزه شمال آفریقا هم دعوت کنیم بخصوص از کسانی که بعد از آبرات حورانی، به تاریخ اجتماعی و تاریخ مردم کشورهای حوزه شمال آفریقا اقبال نشان دادند. اما به این نتیجه رسیدیم که در ابتدا باید گفت و گو را میان ترکانی‌ها که به تاریخ اجتماعی ترکیه توجه دارند و کسانی که به تاریخ

ما اطلاع داریم که تصفیه‌های استالین چگونه انجام شد. سال‌های ۱۹۵۰ تا ۱۹۶۰

در شوروی چگونه سالهایی بودند.

این که چه افرادی از حزب کمونیست شوروی

تصفیه شدند. و چه جابجا‌یی‌هایی در اثر

سیاست دوره اختناق استالینی در

اتحاد شوروی در میان اقوام مختلف

صورت گرفت. اما با این وجود درباره

زندگی روزمره مردم در سال‌های ۱۹۴۰ تا ۱۹۵۰

یا ۱۹۵۰ هیچ کار تحقیقی نداریم.

یعنی یک تصویر جاندار از

زندگی روزمره مردم نداریم

باشند و اسناد و مدارک مربوط به حوزه تاریخ اجتماعی را جمع آوری کنند.

بنابراین این پژوهشگری تصمیم گرفت حوزه‌های چرافیایی را در نظر بگیرد که به آنها توجه کمتری شده بود و مانند کشورهای شمال آفریقا، کشورهای امریکای لاتین، آسیای مرکزی. بخش خاورمیانه پژوهشگری بین‌المللی تاریخ اجتماعی که من مسئول آن هستم. تقریباً ده سالی است که کار خودش را آغاز کرده و حوزه کاری آن شامل شمال آفریقا، ترکیه، ایران، فرقان و آسیای مرکزی است و حتی تا شرق چین هم ادامه می‌یابد و از طرف غرب هم تا شمال آفریقا می‌رسد.

ما در این حوزه چرافیایی گسترش کار می‌کنیم. در مورد ترکیه کارهایی

در حوزه تاریخ اجتماعی شده و همچنان کارهای پژوهشی در حال انجام است، در فرقان، آسیای مرکزی، ایران و افغانستان هم به همین ترتیب.

جمع آوری اسناد و مدارک تاریخی بخشی از کار ما را تشکیل می‌دهد. ما توائسنتیم در سالهای پایانی حکومت شوروی به آرشیو آنها دست یافتدیم. و

اجازه بدھید اشاره کنم که ما توائسنتیم با استفاده از آرشیوهای تقلیس و باکو

مجموعه خوبی از گزارش‌های مأموران خفیه‌ی تزاری درباره انقلاب مشروطه را بدست آوریم که بسیار جالب است. دانش ما درباره وضعیت

زندگی مردم در زمان انقلاب مشروطه محدود به گزارش‌های داخلی و روایتها و مشاهدات شخصی بوده که در این دوره داشته‌ایم. ازجمله کار

کسری و ناظم‌الاسلام کرمانی و یا گزارش‌هایی که مأموران دیپلماتیک

انگلیسی تهیه می‌کردند.

ما توائسنتیم از حوزه دیگری هم که بسیار دل مشغول و متوجه ایران بوده یعنی روسیه تزاری، آسیوی تهیه کنیم. این آرشیو نمای کاملتری از وضعیت ایران در این دوره. هم در حوزه کار سیاسی و هم در حوزه تاریخ اجتماعی بدست می‌دهد. مثلاً در مورد نقش گرجستان در انقلاب مشروطه خیلی

مختصر نوشته‌اند و اطلاعات اندکی داریم. اما ما با استفاده از این گزارش‌ها که در آرشیو تقلیس یا مسکو پیدا کردیم توائسنتیم به روایتی تازه‌تر دست یافدا

کنیم، این که در آن زمان چقدر میان فرقان و ایران پیوستگی وجود داشته و این که فرقان قبل از انقلاب اکثر شوروی حناقل در سالهای اول مشروطه و

تا سالهای نخست پس از مشروطه نگران ایران بوده و این مسائل در تاریخنگاری ما نادیده گرفته شده است.

یا توائسنتیم بخشی از آرشیو کمینترن مربوط به سالهای ۱۹۴۱ تا ۱۹۵۱ را



نمایی از بنای پژوهشکده بین‌المللی تاریخ اجتماعی - هلند

**اتابکی: بخش خاورمیانه پژوهشکده بین‌المللی تاریخ اجتماعی که من مسئول آن هستم  
تقریباً ده سالی است که کار خودش را آغاز کرده و حوزه کاری آن شامل  
شمال آفریقا، ترکیه، ایران، قفقاز و آسیای مرکزی است و حتی تا شرق چین هم ادامه می‌یابد  
و از طرف غرب هم تا شمال آفریقا می‌رسد**

دستاوردهای پژوهشکده بوده است که گام پیش گذاشت و پیشنهاد همکاری را داد. استفاده از این آرشیوها برای پژوهشگران بومی و بین‌المللی محاذ است و هم‌اکنون در آنجا پژوهشگران هلندی و فرانسوی مشغول به کار هستند. در مورد ایران هم این طرح بسیار جالب است و به کار می‌آید. ایرانیان یکی از گروههای خیلی بزرگ مهاجر به اتحاد شوروی بوده‌اند. بخصوص در حوزه جنوبی اتحاد شوروی که به هر صورت بخشی از تاریخ ما محسوب می‌شود. کار خود من این است که زندگینامه و کارنامه ایرانیان اهل قفقاز به نام «ایرانیان اهل قفقاز از قرن نوزده تا جنگ دوم جهانی» را پیدا کنم این کار پژوهه‌ای است که با یکی از همکاران جمهوری آذربایجان به نام خانم رستم او شروع کردیم و بخشی از این پژوهه تمام شده و شاید ده یا پانزده درصد کار باقی مانده باشد. به هر صورت امیدواریم که بتوانیم آن را به اتمام رسانیده و چاپ کنیم.

بیات، آفای اتابکی، می‌خواستم در مورد علل و انگیزه‌های شما برای ادامه تحقیقات اولیه‌ای که کرده‌اید و سپس توسعه آن در یک چارچوب منطقه‌ای ببرسم. شما به هر حال بخش مهمی از کار خودتان را با مسائل آذربایجان شروع کردید اما الان حوزه گسترده‌ای را مورد بررسی قرار می‌دهید که هم به نوعی شامل ترکیه و قفقاز می‌شود و هم نگاهی به آسیای مرکزی دارد. در ادامه چه منطقی از بررسی‌هایتان به این موضوع رسیده‌اید و اصولاً تا چه حد لازم می‌دانید که ما هم در بررسی‌هایی که در ایران داریم، مخصوصاً در بررسی‌هایی که به نوعی با حوزه گسترده‌تر

اجتماعی ایران می‌پردازند به انجام برسانیم و گام بعدیمان دعوت از گروه سوم باشد.

طرح دیگری که داشتیم مسئله قفقاز و اختناق و جایجایی قومی بوده است. این پژوهه‌ای است که ما سه سال قبل شروع کردیم و تابه‌حال موفق به برگزاری سه سمینار شده‌ایم که در مجموع راضی‌کننده بوده. آخرین سمینار هم هفتة گذشته در تهران بود که پژوهشکده بین‌المللی تاریخ اجتماعی با همکاری دفتر مطالعات امور خارجه ایران، آن را برگزار کرد. نخستین کنفرانس ما در این حوزه، در حوزه جایجایی قومی و اختناق در باکو بود. دومین کنفرانس در تفلیس بود. و سومین سمینار هم همان‌طور که اشاره کردم در تهران برگزار شد. بد نیست اشاره کنم که سمینار باکو با همکاری وزارت اطلاعات جمهوری آذربایجان انجام گرفت و این نخستین بار بود که وزارت اطلاعات جمهوری آذربایجان که قرار است مطلقاً وزارت بسته‌ای باشد و روی خوشی به کارهای آکادمیک نشان ندهد، تقاضا و پیشنهاد ما را پذیرفت. دلیل انتخاب ما هم این بود که این وزارت‌خانه تنها وزارت‌خانه‌ای است که آرشیو B.G. (سازمان امنیت شوروی سابق) را در اختیار دارد و علاوه بر این دارای آرشیوهای یگانه‌ای است که گزارش‌هایی متحصر به فرد از زندگی روزمره مردم آنجا بdst می‌دهد. مأموران خفیه وظیفه داشتند که هر چه در آن سال‌ها می‌گذشت، گزارش بدھند و کار یک مورخ این است که بروز این گزارش‌ها را بخوانند، سره را از ناسره تشخیص دهد و براساس اینها به درک تازه‌ای از آن مرز و بوم برسد.

آرشیوهای این وزارت‌خانه تا سال ۱۹۵۷ گشوده شده است و این یکی از

رابطه با عراق و تحولاتی که در آنجا می‌گذشته و سپس در خود ایران چه می‌گذشته و اینها چه تأثیری از یکدیگر داشته‌اند نیز این تجربه می‌تواند بسیار کارساز باشد. به هر حال این موضوعی است که من فکر می‌کنم با توجه به تجرب شما در این زمینه می‌تواند جای تأکید و توجه بیشتری هم داشته باشد.

اقاییکی: در ادامه صحبت‌های شما اجازه بدھید بگویم که موافق تمام نظرات شما هستم. بنده به دانشجویانی که در حوزه تاریخ معاصر کار می‌کنند می‌گویم مورخی که در حوزه تاریخ معاصر کار می‌کند اگر پایش را یک قدم آن طرف تر بگذرد می‌شود تاریخ سیاسی. یعنی به مسائل حاد و جاری سیاسی روز برمی‌گردد. و این مسئله‌ای است که ما در مقابلمان داریم.

## ما توانستیم با استفاده از آرشیوهای تفلیس و با کو مجموعه خوبی از گزارش‌های مأموران خفیه‌ی تزاری درباره انقلاب مشروطه به دست آوریم که بسیار جالب است.

### دانش ما درباره وضعیت زندگی مردم در زمان انقلاب مشروطه محدود به گزارش‌های داخلی و روایت‌ها و مشاهدات شخصی بوده که در این دوره داشته‌ایم. از جمله کار کسری و نظام‌الاسلام کرمانی و یا گزارش‌هایی که مأموران دیپلماتیک انگلیسی تهیه می‌کرده‌اند

یکی از نتایج و پیامدهای نشست‌ها و پژوهش‌هایی از این دست، این است که محققان حوزه‌های فرهنگی و جغرافیایی متفاوت را دورهم می‌آورد. این که ما برای یک فهم مشترک از تاریخ‌مان گام برداریم و به درک مشترکی از تاریخ‌مان که بر ما رفته است برسیم به نوعی می‌تواند جلوی بروز برخی از بحران‌های محتمل را بگیرد. به عنوان مثال به سیستم آموزشی خودمان در ایران اشاره می‌کنم. یک محصل در طول تحصیل خود تا دانشگاه، زمانی که به تاریخ قرن نوزده می‌رسد می‌خواهد که قفقاز در بی جنگ‌های ایران و روس و انعقاد توافقنامه‌ای با امپراطوری روسیه تزاری و ایران قرار گرفته است. به طور کلی نوع نگاهمان به مسئله قفقاز این است که مردم قفقاز مطیع دولت مرکزی ایران بودند و این جدایی به زور انجام شد و رابطه قفقاز با دولت مرکزی ایران رابطه‌ای جاندار و پویا بوده است. خوب حالا اگر این قضیه را از نگاه یک دانش آموخته قفقازی برسی کنیم، قصایا اینگونه و به این شکل مطرح نمی‌شود.

دانش آموزان قفقازی از همان زمان روسیه تزاری می‌آموختند که در شمال رود ارس خاناتی مثل گنجه، شیروان، شکی و قره‌باغ وجود داشته که از دولت مرکزی ایران نسبتاً مستقل بوده‌اند و حکومت ایران کنترل چنانی بر آنها نداشته. این خانات مستقل و برای خودشان زندگی می‌کردند. هر گاه یکی از دولت‌های ایران یا روس قدرتمند می‌شده اینها مجبور به اطاعت و پرداخت مالیات می‌شده‌اند ولی در عین حال تلاش می‌کرده‌اند تا آنجا که ممکن است از پرداخت این مالیات طفره بروند و مستقل باشند.

فرهنگی می‌تواند ارتباط پیدا کند، این ضرورت را در نظر داشته باشیم؟

تابکی: اجازه بدھید من در دو بخش پاسخ بدھم یکی این که وقتی از بک دیارتمان یا بخش مثل خاورمیانه با آسیای مرکزی صحبت می‌کنیم منظور این است که در این بخش‌ها کسانی هستند که مشغول انجام پژوهش‌های خودشان هستند و من یک نقش همامنگ کننده دارم و باستی شرایطی را فراهم کنم تا پژوهشگران در این حوزه‌ها کار کنند. هر چند که کار تحقیقی آنها به حوزه جغرافیایی ما که ایران و قفقاز است ارتباطی نداشته باشد و این کاری اداری و وظیفه‌ای است که به دوش این بخش گذاشته شده است.

اما در مورد بخش دوم سوال شما باید بگویم که من به شدت از «گنو» ایزه کردن پژوهش‌ها پرهیز دارم. یعنی این که ما در خودمان باشیم، در خودمان بتیم و به استنتاجات تاریخی برسیم بدون این که بیوند خودمان را در حوزه‌های تمدنی یا حوزه‌های جغرافیایی همسایه نگاه کنیم. نقدی که من به تاریخ‌گاری خودمان دارم این است که ما باستی از یک نوع برخود یورو سنتریک (Eurocentric) یا اروپا مداری در پژوهش‌های تاریخی پرهیز کنیم.

ما عملاً می‌بینیم که در حوزه تاریخی مثل بسیاری از حوزه‌های دیگر کاری مان متأثر از تحولات اروپا بوده‌ایم و مرجعمنان همیشه اروپا بوده است. دوره‌بندی تاریخی مان را مطابق دوره‌بندی اروپا تدوین کرده‌ایم. در مسائلی که به کار حوزه تاریخ اجتماعی می‌اید شاخص‌هایمان، شاخص‌هایی است که برگرفته از جوامع اروپائی است. تلاش بنده بر این است که در بیوند با حوزه‌های تمدنی نزدیک‌تر به خودمان از نظر فرهنگی و جغرافیایی، به گفت‌وگو و بدء بستانی با پژوهشگران منطقه‌ای برسیم و تحولات آنها را از نزدیک دنبال کنیم. و از تحولات خودمان بگوییم. و وجهه اشتراک یا افتراق‌مان را دریابیم. چه شد بر ما این رفت. چه شد بر آنها، آن رفت و زمانی می‌توانیم به این مهم دست پیدا کنیم که به یک گفت‌وگوی سازنده در حوزه پژوهشی یا به کارهای پژوهشی مشترک دسترسی پیدا کنیم و همان‌گونه که گفته از «گنو» ایزه کردن خودمان را خلاصه کنیم.

هذفم در برپایی نشست‌های مختلف این بوده که به فراسوی مرزهای سیاسی یا ملی برویم و به نتایج جدیدی دست پیدا کنیم.

بیات: به هر حال من شاهد یکی از همان کنفرانس‌هایی که در صحبت‌های قبلی تان به آن اشاره فرمودین، بودم. آن کنفرانس در مورد تجدد‌آرمه بود و پژوهشگران علاقه‌مند به مباحث تاریخ معاصر ایران و پژوهشگران علاقه‌مند به تحولات معاصر ترکیه در آن حضور داشتند و همانطور که استحضار دارید تحولاتی که در دوره شاه و از آن طرف در ترکیه در زمان مصطفی کمال پاشا صورت می‌گیرد با یکدیگر ارتباط تنگانگی داشته و متأثر از هم بوده‌اند. مخصوصاً کشور ما از تحولاتی که در آن وقت صورت می‌گرفته بیشتر متأثر می‌شده.

به نظر می‌اید این گونه مطالعات تطبیقی به تنهایی ممکن است برای روشن شدن خیلی از ابعاد ناشناخته تاریخ ما و گرایش‌هایی که ما داریم بسیار مؤثر باشد. یا بر عکس می‌تواند بیانگر گرایشانی باشد که در عثمانی یا جمهوری نویابی ترکیه دیده می‌شده. این روش تطبیقی برای درک و فهم پدیده‌ها کمک بسیاری می‌کند و شاید به مراتب مفیدتر از این باشد که فرضآما بخواهیم مستقیماً با پدیده تجدد آنها از نوع اروپائی آن، با یک فاصله زمانی عجیب و غریب آشنا شویم و آن را درک کنیم. به عبارت دیگر به نظر می‌رسد این تجربه‌ای که مبتکر آن خود شما بوده‌اید قابلیت تعیین به حوزه‌های دیگر را هم داشته باشد.

مثلاً در رابطه با افغانستان نیازمند به چنین روشی باشیم. احتمالاً در



بیشگیری از بحران‌هایی که ممکن است دوباره بر سر ما بیاید.  
صالحی: آقای اتابکی ما در قسمت سوم و آخر بحث‌مان بهتر است که  
به مقاله تاره انتشار یافته شما پردازیم، تحت عنوان

### Essentialism: who writes whose past in the middle East and Central Asia Beyond

شما در این مقاله بحثی درباره اسن شیالیزم داشته‌اید و این واژه را در حوزه تاریخ‌نگاری به کار برده‌اید. حال آن که در حوزه فلسفه معنای دیگری دارد. استنباط بندۀ این است که منظور از اسن شیالیزم همان اصطلاح گرایی است. و شما به طرح سه نکته پرداخته‌اید. نخست بحث عمومیت یا تعمیم یا (Generalization) دوم به اروپاداری یا یوروستراتیزم (Eurocentrism) و سوم به مسئله تقلیل‌گرایی یا (Reductionism) پرداخته‌اید.

قبل از اشاره به این سه مورد در یک جا منظورتان را به صورت خیلی فشرده از اسن شیالیزم (Essentialism) بیان کرده‌اید، توضیح بیشتر در این باره می‌تواند مفید باشد.

اتابکی: اولاً اجازه بدھید به نکته‌ای اشاره بکنم که شاید به بحثی که داریم کمک کند. این دفترچه‌ای که مقابله شما قرارداد دارد در حقیقت است. خطابهای برای گرفتن کرسی استادی دانشگاه آمستردام. مخاطبانی هم که آنجا هستند مختلفند. زمانی که شما می‌روید و ایراد خطابه می‌کنید در برابریان فقط مورخ نشسته، بلکه عالم اجتماعی هم نشسته، مردم‌شناس و فیلسوف هم هست و کسانی هم هستند که از گروه‌های دیگر می‌آیند. منطقی آن است که زمانی که برای ایراد خطابه می‌روید اینها را هم در نظر داشته باشید و به آن پردازید. دو نکته‌ای که در این خطابه به آن اشاره کرده‌ام یکی نقد تاریخ‌نگاری آسای مرکزی و خاورمیانه است و قصدم این نبوده که غربیان را به نقد بکشم و در جای خود غربیان و خودیها را با هم مورد خطاب قرار دادم. و همین جا این نکته را روشن کنم که من از غرب‌ستیزی یا دیگرستیزی پرهیز کرده‌ام.

مراد من از (Beyond Essentialism) فراسوی اصلیت بوده و نه اصولیت.

و معنای آن این است که ما یک عامل را اصل بگیریم و عوامل متعدد دیگری را که در تاریخ داریم، نادیده بگیریم. وقتی ما راجع به عاملیت در تاریخ صحبت می‌کنیم می‌خواهیم بدانیم که وجود مشترک بین اوریاتالیست‌ها،

فققازی‌ها در تقسیم‌بندی جغرافیایی خود در قرن ۱۸ دوره‌ای به نام خانات دارند و در آن دوره پیوندان با دولت مرکزی ایران از هم گستته و سست بوده است. از آن طرف در تاریخ‌نگاری روسیه تزاری و تا حدی هم روسیه امروز، مسئله چنین عنوان می‌شود که بسیاری از این خانات به امپراطور روس عرضه می‌نویسند و درخواست می‌کنند که حکومت تزار آنها را از دست مزاحمت‌های راهزنان نجات بخشیده و کشورشان را فتح کند. البته این داستان را ما در قفقاز داریم و باور آنها چنین است!!!

یکسال قبل در سمیناری که مربوط به روابط ایران و روسیه بود شرکت داشتم. نمایشگاهی هم برپا بود و اسنادی را از مسکو آورده و در معرض تماشا گذاشته بودند. محتوای این سندها بیانگر این مسئله بود که دولت تزار به درخواست خود روسیه ایلات و عشایر، این مناطق را تصرف کرده است. و حال اهل سیاست جمهوری‌های قفقاز و روسیه با استفاده از اینگونه تاریخ‌پردازی‌ها به کجا می‌خواهند بروند بر شما و بر من روشن است.

کاری که ما باید انجام دهیم این است که با هوشیاری و نگاهی نه‌چندان خوش‌بینانه با پژوهشگران آنها ارتباط برقرار سازیم. و به درک تازه‌ای از قضایا دست پیدا کیم. این که قرن هجده یا قرن نوزده چه بود و بر ما چه رفت؟ درک ما غلط است یا درک آنها؟ نظر من این نیست و نمی‌گوییم که باید به نقطه‌ای رسید که ما هیچ‌گونه اختلافی با یکدیگر پیدا نکنیم. این مسئله ممکن نیست و نباید زیاد خوش‌بین باشیم. امکان دارد اختلافمان در برخی حوزه‌ها همچنان باقی بماند. خوش‌بینی‌های افرادی آدم را به بیراهه می‌کشاند و برایش تبعات ایجاد می‌کند. بلکه می‌خواهیم به درک نسبتاً تازه‌ای از مسائل برسیم.

مثلاً به نظر آنها هیچ جنیشی علیه روسیه تزاری از جانب خانات نشده است حال آن که گزارش‌هایی در اختیار داریم دال بر این که نخجوان قصد پیوستن به ایران را داشته است. این واقعیت‌ها را ما می‌دانیم. ولی آنها بی‌خبرند. من بسیار مایل پژوهشگر آذربایجانی، گرجی یا ارمنی بداند که چنین گزارش‌هایی از تاریخ‌شان وجود دارد. و این گزارش‌ها مستند و مکتوب است. نمی‌خواهم بگویم همه چیز نزد ماست و آنها فاقدند. بلکه معتقدم آنها هم باید بدانند که اصل قضیه چه بوده است. و من هم به عنوان یک مورخ ایرانی می‌خواهم بدانم که آنها چه گزارش‌هایی در دست دارند و نگاهشان به قضایا چیست.

به هر روی می‌خواهم بگویم که یکی از نتایج چنین نشست‌هایی رسیدن به یک نوع وفاق و تفاهم و نزدیکی است و می‌تواند گامی باشد برای

آبیاری مصنوعی با شمال آن متفاوت است. بنابراین اگر می‌خواهیم به یک دید صحیح و درست برسیم باید به این گونه تعمیم دادن‌ها خاتمه دهیم و قضایا را آنگونه که هست بینیم. هراقلیم وجه تولید خاص خودش را دارد و ممکن است وجه تولیدها یا سیاق معيشت‌ها در شمال و جنوب یک کشور قرابتهایی با یکدیگر داشته باشد اما به هر صورت از منظر یک مورخ اجتماعی اقلیم شمال «بود و باش» دیگری را به نسبت اقلیم جنوبی می‌طلبد.

بعد در حاشیه به نظریه جوامع خشک آبیاری اشاره کردام و آن را نقد کردام، بگذارید در همینجا انصاف علمی را به خرج داده و از دکتر همایون کاتوزیان یاد کنیم که ایشان پیشکسوت ما در طرح چنین مسائل و نقد نظریه‌های ویتفوگل و نظریه جوامع خشک آبیاری بوده‌اند. البته ایشان

استالینیست‌ها و اسلامیست‌ها چست؟ این سه گروه وقتی به عاملیت (agency) تاریخ می‌پردازند عوامل عاملیت تاریخ یعنی گروه‌های اجتماعی و یا افسار دیگر اجتماع را در تاریخ‌نگاری خود نادیده گرفته و به کار می‌گذارند. پس بخشی که من در اینجا پیش کشیده‌ام در واقع اشاره‌ای بوده به تعریفی که پویر می‌دهد. کارل پویر تعریفی که از اسن شیالیزم می‌دهد مفهوم مخالف نظریه نومینیالیست‌هast. (anti-nominalistic theory) در نزد کارل پویر اسن شیالیزم (Essentialism) طوری مطرح است که با مفهوم اصل صوریت همخوانی ندارد یعنی به مابهذات توجه ندارد و متوجه سطح است و بنابراین پویر کسی بود که برای نخستین بار به تعریفی از اسن شیالیزم به عنوان یک مفهوم آنتی نومینیالیستیک رسید. من این واژه را از کارل پویر گرفتم. حالا من اسن شیالیزم را در



مرکز تحقیقات فناوری علوم زمین

**پژوهشکده بین‌المللی تاریخ اجتماعی  
از سال ۱۹۳۵ در اروپا شکل گرفته و  
فعالیت‌هایش به طور عمده ارتقاء  
سطح پژوهش‌های اقتصادی و اجتماعی  
بوده است. سپس به جمع‌آوری اسناد  
مربوط به اتحادیه‌های کارگری و گزارشاتی  
که از اعتراضات کارگری  
شکل گرفته بود، پرداخت**

هیچ‌گاه به عنوان یک انسان فرهیخته مدعی نبودند که حرف آخر را زده‌اند. و همیشه باب این بحث را مفتوح گذاشته‌اند تا پیش برود. دومین موضوعی که باید اشاره کنم مسئله اروپا مداری است. در واقع شاخص این اسن شیالیزم اروپامداری است. به عبارت دیگر در تاریخ‌نگاری ما، اروپا در حقیقت مرجع ماست. زمانی که می‌خواهیم به دوران مدرن در کشورمان پیروزیم به انقلاب فرانسه اشاره می‌کنیم. چرا انقلاب فرانسه؟ این یک سؤال است. چرا ما باید از این دوره شروع کنیم. شما به این نکته توجه کنید که حتی برای غربیان هم چنین مرجعی معتبر نیست. یعنی مورخ روسی هیچ‌گاه دوران مدرن را با انقلاب فرانسه نمی‌شناسد. دوران مدرن برای مورخ روسی با شکست بزرگ امپراتوری عثمانی در قرن ۱۸ تعریف می‌شود. تنها، مورخ فرانسوی است که رویکردش به انقلاب فرانسه است و ما حتی در بین غربیان دید یکسانی را درباره زایش یا آغاز دوران مدرن نمی‌بینیم. پس چرا ما باید این کار را بکنیم و شاهد پیامدهای آن باشیم. وقتی ما بگوییم انقلاب فرانسه رخ داد. سیاست‌های استعماری آغاز شد. استعمار گسترش یافت. جنگ‌های ایران و روس اتفاق افتاد. این جنگ‌ها پیامدهایی داشت. نفوذ اقتصادی در ایران و عصر امتیازات آغاز شد و اینطور شد و آن طور شد و بعد پیامد این نفوذ اقتصادی و دادن امتیازات سیاسی و اقتصادی سرانجام منجر به یک سری تحولات اجتماعی شد و در میان گروه‌ها و لایه‌های اجتماع جایه جایی پیش آمد و سر آخر از بطن این جریان حرکتی به وجود آمد که ما اسمش را عصر بیداری و مشروطیت می‌گذاریم.

تاریخ‌نگاری خاورمیانه و آسیای مرکزی به کار برده‌ام. در تاریخ‌نگاری این مناطق یک نوع یکسان نگری کاذب یا (False universalism) وجود دارد و این یکسان نگری کاذب خودش را در سه حوزه نشان می‌دهد. یک حوزه تعیین دادن‌هاست. حوزه دیگری در مسئله اروپامداری است و حوزه سوم آن هم تقلیل گرایی است. در حوزه اولی نمونه و نشانه‌هایی از تعیین دادن بدست داده‌ام از جمله از ویتفوگل (wittfogel) و مسئله وجه تولید آسیانی وی که مسئله جامعه آبیاری یا هیدرولیک سوسیالیز (Hydraulic societies) را در حوزه جغرافیایی گسترده‌ای از چین تا برو و بربیل مطرح می‌کند. ویتفوگل به عنوان کسی که خودش بر وجه تولید فنودالیزم و غالب بودن آن در شرق مدعی بود، از پاریس خارج نشد و نخواست که به آلمان، هلند و جاهای دیگر هم برود و حاکم بودن فنودالیزم را از تزدیک بینند. این شخص خودش را در چاه تعیین انداخت و شروع کرد به دادن نظریه‌هایی پیرامون جوامع مختلف و یک نظریه را درباره حوزه جغرافیایی گسترده به کار برد و حتی به جایی رسید که مسئله تمدن آبیاری (Civilizations) را مطرح کرد و گمان برد که آب و تقسیم مصنوعی آب و آبیاری مصنوعی عواملی هستند که زیرساخت یک تمدن را تشکیل می‌دهند. خوب من نظریات و کار ویتفوگل را در جای جای مقاله‌ام نقد کرده‌ام. و گفته‌ام که وقتی کسی به عنوان یک مورخ به جامعه‌اش نگاه می‌کند می‌بیند که ویژگی‌های جامعه‌ای که در آن به سر می‌برد با ویژگی‌های کشور همسایه فرق می‌کند. مثلًا جنوب هند به لحاظ آبیاری و

برای نخستین بار بعد از سالیان سال و حتی قرن ها شاهد زایش  
یک مکتب فکری هستیم که از شرق می آید و سیطره خودش را  
بر تمام مکاتب تاریخ نگاری اروپا می اندازد و آن  
مکتب تاریخ نگاری سابلترن (subaltern) است

ژرژ رو د پیشکسوت نحله ای از تاریخ اجتماعی بود که اصطلاحاً به آن  
تاریخ نگاری از پایین (History from below) می گوییم

یک دوران اقتدار را به فهمیم، همه چیز را به یک عنصر و یک عامل نسبت  
می دهیم مثلاً در تاریخ نگاری بیست سال گذشته چه از طرف مورخان بومی  
ایرانی و چه از نگاه بیگانگان نگاه به عامل دین در تاریخ نگاری بسیار باب  
شده. چطور شد که دانشگاه های اروپا و آمریکا در بیست سال گذشته

یک دفعه به کشف اسلام رسیدند؟!

اکنون انواع و اقسام دپارتمان های تاریخ داریم که قبلاً وجود نداشتند و  
من خودم به خاطر دارم در سال ۱۹۷۳ در سینیماری در آمستردام شرکت  
داشتم که به همت انجمن اروپایی عرب شناسان و اسلام شناسان برپا شده

. بود.

در مدونات این سینیمار که به رساله ای پرخوردم که با واکنش آنچنانی  
هم روپرور نشده بود. در آن رساله چنین مطرح شده بود که «شرق به شدت  
به سوی تحولات مدنی به پیش می رود، آیا واقعاً لازم است که ما در  
مطالعات خاور میانه ای خودمان در این منطقه عنصر اسلام را لحاظ کنیم.  
گویا ظاهراً نشانی از اسلام نیست و همه دارند یک مدل تحولاتی را دنبال  
می کنند که این تحولات جایی را برای اسلام باقی نمی گذارد.» اما با وقوع  
انقلاب اسلامی در ایران ما به یکباره می بینیم که یک کارزار عظیم و  
اکادمیک به راه می افتد و بسیاری به نان و آب می رستند. و هم اکنون تا  
دلنیان بخواهد اسلام شناس داریم. آمریکایی اسلام شناس، انگلیسی  
اسلام شناس، فرانسوی اسلام شناس.

خوب این رساله چیست و به چه معناست؟ اگر قرار بود مورخ اشراف به  
تاریخ داشته باشد و حرف اول را بزند، این مسئله مطروحه در رساله سینیمار  
۱۹۷۳ چه بود؟ رویکرد بعدی چه بود؟ اگر مورخ اشرف و آگاهی دارد و تاریخ  
منطقه را می شناسد و تحول و تطور آن را دنبال می کند این شیفتگی  
چیست؟ آن پس زدن چه بود؟

بنابراین به نظر من اینگونه نگاه به تحولات تاریخ، تقلیل گرایی است.  
چه آن سال ۱۹۷۳ و چه آنچه که بعداً پیش آمد و من هر دو را به نقد کشیدم.  
هم آن نادرست بود و هم این نادرست است و اینها هر دو، رویه یک سکه  
هستند. یعنی هر دو تقلیل گرایی است. مورخ باید نگاهش را به صورت  
جامع تری به قضایا بیفتکند. در این حوزه عمیق تر بشود، و عوامل متعددی را  
برای زایش یک پدیده، برآمدن یک حرکت اجتماعی یا فروپاشی یا فروکش  
کردن یک حرکت اجتماعی ببیند. بنده تلاش کردم در این خطابه با غربیان  
و شرقیان حرف بزنم و مورد خطابم هر دوی اینها هستند چه مورخ غربی و  
چه مورخ شرقی.

صالحی: آیا به واقع این مسئله ناسیونالیسم قلمرویی که شما مطرح  
کردید اگر امروزه بشود درباره اش کار کرد می تواند اسباب وحدت و انسجام  
ملی را فراهم کند و یا این که باید باز به همان ناسیونالیسم مطرح در دوره  
پهلوی اول توجه داشت؟

اتاگی: من اصولاً از به کار بردن واژه ناسیونالیسم اکراه دارم. مقاله ای  
بیشتر از این به لطف آفای بیان درباره مسئله قومیت چاپ کردیم و به این  
مسئله پرداختیم که اصلاً مقوله قوم و ملت و بسیاری چیزهای دیگر از

می بینیم که متأسفانه همه مورخان ما، چه ناسیونالیست و چه مارکسیست  
در این چرخه افتاده اند و وجه مشترک اغلب پژوهشگران تاریخ است که  
نحله های فکری متفاوتی دارند. یعنی همه آنها سر این مسئله با یکدیگر  
اتفاق نظر ندارند.

من به نقد این جریان پرداختم. به این مسئله که بروزه مدرنیته،  
پروژه ای نیست که زادگاه خاصی داشته باشد، وقوع انقلاب فرانسه لزوماً به  
معنای آن نیست که بعد از آن همگان با مدونات اندیشه نو آشنا شدند. بلکه  
پیش از انقلاب فرانسه این مسئله وجود داشته و شواهد آن در دست است.

بروژه مدرنیته هم با چند دهه تفاوت حرکتی بود که در جهان شروع شده  
بود. منتهی حوزه ده سالی زودتر شروع کرد و حوزه ای دیگر ده سال دیرتر.  
مدرنیزاسیون در قرون هفده و هجده آرام آرام در هند، شمال افریقا،  
خاور میانه و اروپا قوام گرفت و به پیش رفت. نمونه های فراوانی هم  
می توانیم مثال بزنیم که چون به کار بحث ما نمی آید اجازه بدھید شما را به  
آن خطابه ارجاع دهم.

دیگر این که مورخان ما چه ناسیونالیست و چه مارکسیست در طرح  
مسئله قومیت و ملیت ایرانیان باز اروپا را مرتع قرار می دهند. یعنی آلمان  
قرن نوزده را در نظر می گیرند و دو عامل که آلمان قرن نوزده شاخص آن  
بود یعنی مسئله زبان و مسئله قومیت را به عنوان دو شناسه تعریف مسئله

قومی می آفرینند و مطرح می کنند و تحولات اجتماعی قرن نوزده را بر این  
اساس می آورند. اگر ما می خواهیم به مسئله قومیت پردازیم باید از این دو  
شاخص فراتر برویم. به نظر من اگر از خودمان شروع کنیم فرای این دو

شاخص زبان و قومیت، مسائل دیگری هم برای ما وجود داشته است. ما  
میثاق های ملی داشته ایم. میثاق های تاریخی داشته ایم و اینها در حقیقت  
خیلی جاندارتر از وحدت زبان یا وحدت اقوام بوده اند و خواندنگان کتاب ماه  
تاریخ حتماً نمونه های بی شماری را در تاریخ صد ساله اخیر سراغ دارند.  
تحولات اجتماعی اخیر متأثر از همین میثاق های ملی - تاریخی صورت  
گرفته است بدون این که اصولاً وحدت زبانی یا ملی وجود داشته باشد. ما در  
قرن نوزده و بیست یک تعریف متفاوت از ناسیونالیسم داشته ایم. ما حوزه ای  
نگاه می کردیم. ناسیونالیزم ممان، ناسیونالیزم قلمروی (nationalism)  
(Territorial) بود. آن چیزی که من می گوییم و مقصود از آن نه  
ناسیونالیزم زبانی (linguistic nationalism) و نه ناسیونالیسم قومی (ism)-

Ethnic nationalism است که به معنای برتری قومی بر قوم دیگر است.

به همین خاطر بعضی ها حیرت می کنند که چرا مثلاً پیشکسوتان  
ناسیونالیزم قلمروی ما کسانی بوده اند که فارس زبان نبوده اند. مگر قرار بود  
چنین باشند؟ یعنی در اصل، داستان این نبود و این مسئله بعدها بر ما حادث  
شد و متأسفانه در اینجا باید بگوییم که این داستان بر ما حادث شد و قبل از  
وجود نداشت. در هر حال اجازه بدھید به حوزه سوم پردازیم. سومین حوزه،  
دید تقلیل گرا به تاریخ است. یعنی این که ما در تاریخ نگاری مان دید  
تقلیل گرایانه داریم. زمانی که می خواهیم راجع به برآمدن یا زایش یک  
پدیده یا زایش یک دوران تاریخی نظر بدھیم یا علت فروپاشی و انحطاط

## فهرست کتاب‌ها، مقالات و آثار دکتر تورج اتابکی:

### Selected publications

#### Books:

- *Azerbaijan, Ethnicity and Autonomy in the Twentieth-Century Iran*, London, I.B Tauris, 1993.
- *Centraal Azië*, Amsterdam, Koninklijk Instituut voor de Tropen-Novib-NCOS, 1994.
- *Post-Soviet Central Asia*, (ed.), London, I.B. Tauris, 1998.
- *Azerbaijan: Ethnicity and the Struggle for Power in Iran*, London, I.B. Tauris, 2000.
- *Iran-Turan: A Blithe and Bitter Tale of Neighbourhood*, London, BBC World Service Publication, 2000.
- *Men of Order: Authoritarian Modernisation in Turkey and Iran* (with Erik Jan Zürcher), London, I.B. Tauris, 2003.

#### Articles:

- 'The Early Labour Movement in Khorasan', *Utrecht Papers on Central Asia*, M. van Damme and H. Boeschoten (ed.), Utrecht University, Turkological Series, no. 2, 1987.
- 'L'Organisation Syndicale Ouvrière en Iran', *Sou'Al*, no. 8, Paris, 1987.
- 'A Study in the History of Bukharan Modernism, the Journey of Ahmad Donish to St. Petersburg', *Bamberger Zentralasienstudien, Islamkundliche Untersuchungen*, Band 185, Baldauf, I. and Friederich M. (ed.), Klaus Schwarz Verlag, Berlin, 1994.
- 'Nationality, Ethnicity and Autonomy in the Contemporary Iran', *Gofrogu, Journal on Culture and Society*, no. 3, 1994.
- 'Dialogue; a Literary Form in Persian Nineteenth/Twentieth-Centuries Political Discourse', *Proceedings of the Second European Conference of Iranian Studies*, B. G. Fragner, etc., (ed.), Instituto Italiano per il Medio ed Estremo Oriente, Roma 1995.
- 'The Myth of an Ultimatum', *Gofrogu, Journal on Culture and Society*, no. 10, 1995.
- 'The Policies of the Khorasani Communists in the Early 1920s', *Gofrogu, Journal on Culture and Society*, no. 11, 1996.
- 'Narrating the Nation: A Study on Reshaping Identity in Azerbaijan', *Journal of Azerbaijani Studies*, vol. 2, no. 2, 1999.
- 'Recasting Oneself, Rejecting the Others: Pan-Turkism and Iranian Nationalism' in E.J. Zürcher and W. van Schendel (eds), *Opting Out of the Nation*, London, I.B. Tauris, 2001.
- 'From Comrade Rouge to the Enemy of the People', *Gofrogu, Journal on Culture and Society*, no. 31, 2001.
- 'Azerbaijan and Iranian Nationalism', *Gofrogu, Journal on Culture and Society*, no. 33, 2002.
- 'Russification and Sovietization of Central Asia', David and Karen Christensen, et al., Eds. (2002) *Encyclopaedia of Modern Asia*, New York, Charles Scribner's Sons, 2002.
- 'Khanate of Khiva', *Encyclopaedia of Islam and the Muslim World*, New York, Macmillan Reference, 2002.
- 'Pan-Turanism', *Encyclopaedia of Islam and the Muslim World*, New York, Macmillan Reference, 2002.

#### Bibliographies:

- *The Baku Documents, Union Catalogue of Persian, Azerbaijani, Ottoman Turkish, and Arabic Serials and Newspapers in the Libraries of the Republic of Azerbaijan*, London, I.B. Tauris, 1995.
- *The Tbilisi Documents, Union Catalogue of Persian, Azerbaijani, Ottoman Turkish, and Arabic Serials and Newspapers in the Libraries of the Republic of Georgia*, Tehran,

داده‌های غربی است. ریشه‌یابی واژه‌های قوم، ملت، ناسیون و از این دست بحث طولانی را می‌طلبد و بد نیست همین جا اشاره‌ای داشته باشم به مرجع یا آنچه که فرنگیان به آن «point of Reference» می‌گویند.

مرجع ما از ایران دوره صفویه تقریباً دست نخورده باقی مانده است. یعنی از صفویه به بعد هر گاه به ایران اندیشیده‌ایم منظور ما همان ایرانی بوده که در حال حاضر جانش باقی مانده است. یعنی کشوری که نسبت به امپراتوری‌های اطرافش کمتر دستخوش تغییر شد، و به جز منطقه قفقاز، هرات و قسمت‌هایی از شمال ترکمن صحرا، بقیه آن همچنان بر جای باقی مانده است. در دوران‌های بعد مثل افشاریه و زندیه تا دوره حاضر هم‌زمانی که به ایران اشاره می‌شود، آن حوزه ذهنی و نقشه ذهنی (Mapping) که به نظرمان می‌آید، مربوط به همان ایران صفویه است. شما می‌توانید این امر را در مدونات تاریخی ملاحظه بفرمایید که اگر گفته می‌شود ایران را به دوران شکوه ساختگش برگردانیم و آن را دو مرتبه احیا کنیم مقصود شکوه دوره صفویه است.

به هر شکل پس از پدید آمدن نهادهای بین‌المللی و مشخص شدن مرزهای سیاسی، ما در یک حوزه جغرافیایی مشخص قرار گرفتیم. و حفظ و حراست از مرزهای ملی ما در واقع یک نوع حس تعلق نسبت به این حوزه جغرافیایی در مقابل دیگران پدید آورد. اما سؤال اینجاست که دیگران چه کسانی بودند؟ یعنی وقتی که ما گفتیم ملی گرا هستیم و نه ناسیونالیست به معنای فرنگی کلمه و این که از این حوزه جغرافیایی که به آن ایران می‌گوییم در مقابل استعمار دفاع می‌کنیم. در حقیقت ما با استفاده از داده‌های خود استعمار به تعریف خودمان نشستیم. اما اگر چنین نباشد یعنی حوزه ملی گرایی را مقابله با استعمار معنی کنیم آن موقع به تعریف خودمان نشسته‌ایم.

زمانی که می‌خواهیم بحث ملی گرایان را در دویست سال گذشته تعریف کنیم، می‌بینیم که ملی گرایی ما در ربط مستقیم با مبارزات ضداستعماری قرار می‌گیرد. به دیگر سخن ما جامعه متنوعی بودیم که در کمال سازگاری با یکدیگر زندگی می‌کردیم و در دفاع از تمامیت مرزهایمان در مقابل دیگرانی که آن سوی مرزهای ما قرار داشتند و می‌خواستند به این مرزها هجوم بیاورند، ایستادگی می‌کردیم. و این تعریفی بوده که در گذشته از این واژه داشته‌ایم. اما حال که قصد داریم باز به این مستله پیروزیم، باید برای ملی گرایی کنونی تعریفی يومی داشته باشیم و این نکته را در نظر بگیریم که در گذشته زمانی که مستله منفعت ملی به میان می‌آمد. هم و غم رجال سیاسی ما حفظ تمامیت ارضی آن حوزه جغرافیایی مشخص بوده است.

صالحی: آقای اتابکی، از شما و همچنین از آقای بیات که در این نشست حضور یافتند سپاسگزاریم.